

به همه گونه در رضای او می کوشید. عاقبت در سنه ۱۲۵۴ سلیمان پاشا به مرض ذات الجنب در گذشت و پس از برگزاری ایام عزاداری، پسرش احمد بیگ به جای او والی بایان شد و رتبه پاشایی گرفت.

احمد پاشا بایان

بعد از مرگ سلیمان پاشا - چنانکه پیش از این گفتیم - پسرش احمد بیگ که بعدها احمد پاشا لقب گرفت، در سنه ۱۲۵۴ (ه.ق) بر جای او نشست. احمد بیگ امیری خردمند، توانا، باهوش و آگاه بود و برای توسعه و تقویت و آبادانی امارت خود فکرها و مقیدی به کار برد و حکومت منظمی را تشکیل داد و در سنه ۱۲۵۶ سپاه نیر و مندی تحت تعلیمات لازمه با تجهیزات کافی فراهم آورد. در سنه ۱۲۵۹ عبدالله بیگ برادرش به هوای دست یابی به حکومت بایان به بغداد نزد نجیب پاشای والی رفت. والی چون قلباً از احمد پاشا ناخشنود بود، با سه هزار نفر راهی کوی شد. احمد پاشا چون از حرکت او استحضار یافت، با چهار فوج سر باز و تعداد ده هزار سوار به مقابله او شتافت و در حوالی کوی دو نیروی متخاصم روبروی هم ایستادند. نجیب پاشا چون قدرت احمد پاشا را مشاهده کرد، دانست که از عهده جنگ بر نخواهد آمد، ناچار به فکر صلح افتاد و نماینده‌ای را از طرف خود به نزد احمد پاشا فرستاد، به او سفارش کرد که دست از خیالات واهی بردارد، ما هم کوی را به او وامی گذاریم. احمد پاشا در جواب گفت: من سابق بر این در حضور وی عهد کرده‌ام که با او راست و درست رفتار کنم و تاکنون هم بر سر میثاق خود پایدار بوده‌ام، اما والی بامن به حيله و تزویر عمل می کند و می خواهد از مقام و حشمت من بکاهد. عبدالله بیگ برادرم را نزد خود فراخوانده است که او را علیه من بشوراند. اکنون که کار به اینجا رسیده، بازگشتن غیر ممکن است، مگر اینکه ناحیه کرکوک را نیز در اختیار من بگذارد و خود به بغداد برگردد و اگر نه فردا صبح من آماده نبرد با او هستم. نماینده بازگشت و جزء به جزء سخنان احمد پاشا را برای والی بازگو کرد و ضمناً از فراوانی نیر و تجهیزات او نیز تعریف کرد. نجیب پاشا گفت: اگر اینطور است فردا صبح خلعت و نشان ایالت کرکوک را نیز برای او خواهم فرستاد. چون شب فرا رسید، طوفانی سخت برخاست و سه ساعت تمام هوا منقلب بود و بر اثر تندباد بسیاری از خمیه‌ها را باد برد و چند تفنگی را که قراولان جهت پاسداری بر در خمیه و خرگاه احمد پاشا چاتمه کرده بودند بر زمین افتاد و یکی از آنها به صدا درآمد. نیروی احمد پاشا پنداشتند که دشمن قصد حمله شبانه دارد، بی درنگ تفنگهای خود را برداشتند و به جانب خمیه گاه نجیب پاشا شروع به تیراندازی کردند. از آن طرف نیز شلیک گلوله شروع شد و طرفین نبرد فرمان توپ اندازی دادند و در اندک زمانی سیصد توپ

اندیشه شد. احمد پاشا بی خبر از همه جا از خمیه گاه خود بیرون آمد. صحرا را يك پارچه آتش دید. هر چه فریاد کشید صدای او را کسی نمی شنید. ناچار مرکب داران اسب او را حاضر کردند. احمد پاشا سوار شد و سواران و سر بازان نیز چون خبردار شدند دنبال او راه افتادند و پس از اندک مدتی از نیروی او کسی در آنجا باقی نماند. احمد پاشا در آن شب بیرون رفت و با یک هزار سوار به سلیمانیه بازگشت و به فرمان او تمام کسانی که در خدمت او بودند خیال و اهل بیت و مایحتاج خود را از شهر بیرون آورده، دنبال پاشا به جانب میروان شتافتند.

لجیب پاشا در ابتدا خیال می کرد که آن همه سر و صدا از حمله سپاهیان احمد پاشا است؛ اما چون سر و صدا خوابید معلوم شد که احمد پاشا فرار کرده است. از این پیش آمد سخت فرسنگت ماند و از خوشحالی در پوست خود نمی گنجید و با خاطری آسوده عبدالله پاشا را حکومت بابان و لقب پاشایی داد و از او خواست که به تعقیب احمد پاشا و نیروی او بپردازد. عبدالله پاشا تا میروان احمد پاشا را تعقیب کرد؛ اما چون او آنجا را ترك گفته بود، دست نیافتنی به سلیمانیه بازگشت و بر کرسی امارت نشست. و کسانی از هواخواهان و طرفداران احمد پاشا در آنجا مانده بودند خود را تسلیم عبدالله پاشا کرده و ملازم خدمت او شدند. احمد پاشا خود را به دوفرسخی سنجید رسانید. رضاقلی خان والی اردلان به معیت امان الله بیگ وکیل، پیشکارش از ورود او آگاه شدند و پس از دو روز به دیدن او رفته ویرا با همراهانش به شهر وارد کردند و مدت ۱۲ روز در پذیرایی و مهمانداری آنان ذره ای فروگذاری نکردند. احمد پاشایکی از بستگان خود را به دربار شاه ایران محمد شاه قاجار (جلوس ۱۲۵۰، فوت ۱۲۶۴ هـ.ق) گسیل داشت، به این امید که شاه او را مددی رساند. محمدشاه اجازه داد که او و همراهانش در داخل ایران سکنی گزینند. تا سال آینده آنچه ملتضی باشد در حق ایشان انجام گیرد. امان الله بیگ وکیل، پاشا را با همه کسان و اتباعش به بلوک روانسر - که ملک موروثی خود او بود - برده و احمد پاشا را در عمارتی که ساخته خودش بود منزل داد جهت سایرین نیز جاهایی معلوم کرد و مایحتاج و کلیه مخارج احمد پاشا و همراهانش را برای مدت سه ماه تقبل کرد.

چون يك ماهی از توقف او در روانسر گذشت، از جانب محترمین بابان نامه هایی به احمد پاشا رسید مبنی بر اینکه همگی اهالی دل به فرمان او دارند و مراجعت او را انتظار می کشند. احمد پاشا با همراهان خود مشورت کرد، جملگی متفق بودند بر اینکه به سلیمانیه تاخته و عبدالله پاشا را برانند. بنابراین احمد پاشا از روانسر راه افتاد و تا نزدیک رودخانه سیروان رفت. از آن طرف عبدالله پاشا که از قضیه اطلاع یافته بود با دوهزار سرباز پیاده و سه هزار سوار به نبرد با او رهسپار شد و در ابتدای خاک زهاب دونیر و به هم رسیدند.

پشت گرمی احمد پاشا به حمایت رجال بابان بود که برای او نامه نوشته بودند؛ اما آنها خلف وعده کردند و افراد همراه وی چون از کمک مردم بابان مأیوس شدند ناچار راه فرار را پیش گرفتند. احمد پاشا با ۵۰ سوار از میدان کارزار گریخت، ابتدا به کرماشان شتافت و از آنجا هم به مرزهای کردستان رهسپار شد و از راه گروس و شاهین دژ نیز گذشت و از ولایت مَکری خود را به سرزمین شمرین رساند و در خانقاه سید طه شمرینی پنج ماه توقف کرد. چون از هیچ طرفی دست کمکی به سوی او دراز نشد، چاره خود را منحصر در توسل به دولت عثمانی دید و از راه موصل به جانب استانبول حرکت کرد، دولت عثمانی چون از اوناراضی بود کاری به او واگذار نکرد. بعد از مدتی با اجازه اولیای دولت به عزم سیاحت راهی کشور فرانسه شد و مدت دو سال و نیم در شهر پاریس به سر برد. بعد از معاودت به فرمان سلطان عثمانی والی حجاز شد و چون بدانجا رسید به قلع و قمع يك عده اوباش - که از راه دزدی امرار معاش می کردند - پرداخت و در تنظیم امور آنجا کمال جدیت را به کار برد. بعد از آن مامور کشور یمن شد و متعزین آن دیار را نیز سر جای خود نشانید.

احمد پاشا رویهمرفته مدت چهارده سال در اینگونه مأموریتها بود. پس از آن از استانبول او را فراخواندند و بعد از شش ماه توقف، حاکم وان شد و يك سال بعد دوباره مأموریت یمن یافت (سال ۱۲۸۳ هـ.ق) و با گذشت يك سال بر اثر تقاضای خودش به اسلامبول بازگشت و لقب مُشیر که همدیف وزیر بوده است، به وی اعطا شد.

عبدالله پاشای بابان

عبدالله پاشا بعد از آنکه باعث جلای برادرش احمد پاشا از خاک بابان شد. خود به حکمرانی قیام کرد و از سال ۱۲۶۰ تا ۱۲۶۷ (هـ.ق) فرمانروای بغداد بود. پس از آن نامق پاشا والی بغداد او را به نزد خود فراخوانده اسیر کرد و به آستانه فرستاد و بر حسب دستور سلطان عثمانی، حاکمی ترك نژاد به نام اسماعیل پاشا را حکومت بابان داد و به این ترتیب حکومت محلی بابان و خاندان بابان از آن تاریخ انقراض یافت.

چند تن دیگر از رجال بابان که دارای رتبه و مقام بوده اند:

عبدالفتاح پاشا بابان

یکی از رجال بارز و با شخصیت بابان، عبدالفتاح پاشا است که سمت امیرالامرای داشته و در سنه ۱۱۹۹ با لقب پاشایی متصرف لوای کوی بوده و در ۱۲۰۱ (هـ.ق) فوت کرده است.

عبدالقادر پاشا بابان

وی نیز معاصر عبدالفتاح پاشا بوده که ابتدا در درنه و باجلان حکومت داشته و پس از آن حاکم کوی و حریر شده و مشاغل دیگری نیز بعدها برعهده داشته است.

علی غالب پاشا بابان

وی فرزند سلیمان پاشا و برادر احمد پاشا بوده که در آغاز تحصیل در مدرسه نظام عالی در استانبول قسمت توپخانه و اسلحه‌سازی درس خوانده و بعد از خاتمه دوره آن، به درجات افسری آن عصر نایل شده و بارتبه امیرلوا در چندین استان خدمت کرده و در سنه ۱۳۰۷ (ه.ق) درگذشته است.

مصطفی ذهنی پاشا بابان

او به سال ۱۲۶۹ (ه.ق) در سلیمانیه تولد یافت و همانجا تحصیلات خود را آغاز کرد و در زمان مدحت پاشا، والی بغداد بدان شهر شتافت و وارد خدمات دولتی شد. پس از مدتی به حکومت المنه رسید و بعد از آن در جاهای دیگر مأموریت یافت و سرانجام والی حجاز شد و از آن به بعد به استانبول برگشت و از خدمت دولتی دست کشید و کار خود را منحصر به مطالعه و تألیف کرد و به زبان ترکی کتابهای مفیدی نوشت و به سال ۱۳۴۵ (ه.ق) درگذشت.

محمد حمدی پاشا بابان

او برادر مصطفی ذهنی پاشا است؛ که در سال ۱۲۵۶ (ه.ق) در سلیمانیه متولد شده و همانجا به تحصیل پرداخته است. پس از آن راهی بغداد شده و دوره متوسطه و عالی را در آنجا گذرانیده است. آنگاه ابتدا به سمت دادستانی به بیروت اعزام شد، و بعد از دو سال، بازرسی عام شهرهای بغداد، موصل و بصره را برعهده داشته و چند سالی هم در عماده و منتفک و جاهای دیگر حکومت کرده و در سنه ۱۳۳۱ فوت کرده است.

موسی بیگ بابان

موسی بیگ از پاشا زادگان بابان است که مدت‌ها در خرمال کردستان عراق حکومت کرده است. از آثار او در آنجا، تعمیر مسجدی است که در عهد سلطنت سلطان سلیم خان عثمانی (جلوس ۱۲۰۳، مرگ ۱۲۲۲ ه.ق) به وسیله یکی از ولات اردلان ساخته شده است.

شاعری چند بیت را در تاریخ تعمیر آن سروده، که این ابیات بر سنگ مرمری که بالای سردر مسجد قرار دارد، نقر شده است:

وَالْمَلِكُ جُودٌ وَكَهْفٌ عِبَادٌ	آن سلیمانِ تختِ عزّت و داد
يَدُ بَيْضًا نَمُودَ مُوسَى وَارٍ	گل گلنبرش ز لطفِ بداد
دَر بِنَاهَايِ خَيْرٍ شَدَّ سَاعِي	بهر اجر و ثوابِ روزِ معاد
مَسْجِدُ كَهْنَه‌سَالِ عَهْدِ سَلِيمِ	دید گشته است جای خالک و زَماد
أَز كَرَمٍ چَند بَدْرَه دَر تَعْمِيرِ	صرف کرد و بیافت حسنِ مراد
أَيْنَ إِشَارَتٍ ز غَيْبِ شَدِّ تَارِيخِ	«بوده مسجد بذکر حقِ آباد»

موسی بیگ عمر زیادی کرده و به همین جهت در بین مردم مثل شده است: «خواخوهی نه‌مینتی و موسی به‌گ»

خلیل خالد پاشا بابان

او فرزند احمد پاشا آخرین امیر خاندان بابان است که گفتیم در جنگ سلیمانیه اسیر شد و نجیب پاشا والی بغداد او را به استانبول فرستاد. خالد پاشا در آن شهر پس از خانمه تحصیل به درجه افسری رسید. مدتی دو مدرسه نظام استانبول تدریس کرد و در سنه ۱۲۹۰ (ه.ق.) به سمت مترجمی در وزارت خارجه به کار پرداخت. بعد از آن مدتی منشی سفارت فرانسه شد و ایامی نیز در سفارت انگلیس به کار مشغول بود. در ایام جنگ روس و عثمانی، سمت معلمی و لبعهد وقت رشاد افندی را داشت، و بعد از یکی دو ماموریت دیگر به عنوان سفیر فوق العاده به تهران گسیل شد و مدت ده سال در این شغل باقی بود. بعد از آن حکم والیگری بیروت را گرفت و دو سال در آنجا انجام وظیفه کرد، در سنه ۱۳۰۸ استاندار قسطنطنیه شد؛ اما خود او نپذیرفت و استعفا کرد و بدون اجازه به پایتخت بازگشت. دولت عثمانی از این تمرد برنجید و او را تبعید کرد، و از سال ۱۳۱۱ تا هنگام مرگ (سال ۱۳۱۷) در تبعید باقی ماند.

خالد پاشا مردی فاضل، ادیب، آگاه از اوضاع اروپا و سیاست روز، سیاستمداری برجسته و دیپلماتی فوق العاده بود. علاوه بر کردی به پنج زبان دیگر (ترکی، روسی، فارسی، فرانسه و انگلیسی) آشنایی کامل داشت.

احمد مختار بابان

احمد مختار از رجال سیاسی بابان است که به نجابت و شرافت ذاتی معروف بوده است. در سنه ۱۳۱۹ (ه.ق) در بغداد تولد یافت و تحصیلات ابتدایی و متوسطه و دوره عالی حقوق را در همان شهر خاتمه داد و در سن بیست و سه سالگی موفق به اخذ لیسانس شد. پس از آن در وزارت دربار، داخل خدمت شد و تا سال ۱۳۴۷ در این شغل باقی بود. سپس به سمت حکومت به موصل اعزام شد و پس از دو سال در کُوت مأموریت یافت و تا سال ۱۳۵۰ در این شهر بود. آنگاه در دادگاههای بغداد تا سال ۱۳۵۵ به کار پرداخت. مدتی هم سمت دادستانی داشت و زمانی بازرس عالی وزارت دادگستری بود تدریجاً مناصب دیگری را نیز احراز کرد. در سنه ۱۳۶۱ به سمت وزارت کار تعیین شد و بالاخره پس از یک مدت احراز منصب وزارت دادگستری، عهده دار مقام وزارت دربار عراق شد.

احمد مختار بابان از رجال کاردان و شایسته و فعال و نیکوکار کُرد عراق است که در تمام مشاغل دولتی طریقه راستی و درستی و استقامت و بنی نوع دوستی را از دست نداده و در کمال شایستگی و خوبی به انجام وظیفه پرداخته است. مشارالیه علاوه بر داشتن مزایای اخلاقی و انجام امور محوله در تنظیم و تکمیل مَدُونَات قوانین مدنی عراق زحمات فراوانی کشیده و لوایح مفیدی در اثر پیشنهادهای او راجع به اصلاح مواد قوانین به تصویب رسیده است.

جلال بابان

جلال بابان یکی دیگر از مردان اداری و سیاسی خاندان بابان است، فرزند رستم لامع بیگ، متولد سال ۱۳۱۱ (ه.ق) که پس از خاتمه تحصیلات ابتدایی و متوسطه در بغداد وارد مدرسه نظام شده و بعد از پایان دوره آن به استانبول رفته و در دانشگاه جنگ شرکت کرده است. در سنه ۱۳۳۱ با عده ای از جوانان ترک و کرد حزبی را به نام «حزب حرس الاستقلال» تشکیل داده و بعد از مدتی فعالیت در آن حزب با سایر همکارانش به هنگام تبعید شده اند. جلال بابان پس از ۱۱ ماه آزاد شد و به بغداد مراجعت کرد.

بعد از آنکه حکومت داخلی عراق تاسیس گشت مشارالیه قایم مقام سامرا شد و در ۱۳۴۰ بدانجا رفت و در ۱۳۴۷ به حکومت منتفک رسید و مدتی بعد به سمت بازرس عالی کشور به کار پرداخت. بعد از آن مدتی حاکم اربل شد و بالاخره در سنوات مختلف بعدی مشاغل زیر را دارا بوده است: سال ۱۳۵۰ حکومت کربلا، سال ۱۳۵۱ بازرس عالی و حاکم اربل، سال ۱۳۵۲ وزیر کار و اقتصاد، سال ۱۳۵۳ وزارت جنگ، سال ۱۳۵۴ وزارت

معارف، سال بعد مدیریت کل وزارت مالیه، سال ۱۳۵۶ مدیریت کل اقتصاد، سال ۱۳۵۷ وزارت کار و مواصلات و تصدی وزارت جنگ، بعد از آن عضویت مجلس اعیان و سنا و بالاخره سال ۱۳۶۰ (ه.ق) وزارت مالیه و عضویت مجلس اعیان.

جلال بابان در تمام ادوار خدمات سیاسی و اداری و ملی خود از بذل هیچگونه مساعدتی نسبت به آب و خاک و ابناء وطن خود دریغ نداشته و برای قوم خود نیز فردی خدمتگزار و مؤثر بوده است.

صلاح الدین بابان

وی برادر جلال بابان و فرزند رستم لامع بیگ است که به سال ۱۳۱۰ (ه.ق) در صویره عراق تولد یافت و تحصیلات ابتدایی و متوسطه را در کوت به پایان رسانید و پس از آن راهی بغداد شد و با ثبت نام در مدرسه حقوق و گذراندن دوره سه ساله آن به اخذ دانشنامه توفیق پیدا کرد. چون آن ایام مصادف با دوران جنگ جهانی اول بود، به جبهه اعزام شد. پس از پایان جنگ به بغداد برگشت و در سنه ۱۳۵۰ (ه.ق) از طرف لوای اربل، به نمایندگی پارلمان عراق برگزیده شد و بعد از آن علاوه بر نیابت مجلس شورایی در هر دوره، مشاغل مهم دولتی را نیز دارا بوده است؛ تا اینکه به سال ۱۳۵۴ از امور اداری و رسمی کناره گرفت و به کارهای شخصی خود در اربل و کوت پرداخت.

تاریخ المشاهیر الالویه العراقیه ص ۱۳۶ و ص ۱۳۷.



خاندان بابان از خاندانهای بزرگ اکراد است که علاوه بر اشخاصی که تا اینجا نام برده ایم، معاریف و رجال برجسته دیگری نیز در دامان آن خاندان پرورش یافته‌اند، از قبیل: اسماعیل حقی پاشا وزیر معارف عثمانی، مجید پاشا میرمیران پدر جمیل بیگ بابان، قائم مقام رواندوز و کفری، عزمی بیگ، جمیل بیگ متوفی به سال ۱۹۴۶ م، جمال بابان از وزاری سابق عراق، فاضل بابان، مدحت پاشا، رستم لامع بیگ و صدها نفر دیگر.

منابع: تاریخ الدول والامارات الكردیه، ج ۲، از ص ۴۱۶ تا ص ۴۲۳.

شرفنامه بدلیسی، از ص ۳۶۲ تا ص ۳۷۲.

تاریخ المشاهیر الالویة العراقیة، ص ۱۲۵، ۱۲۶ و ص ۱۲۸ تا ۱۳۱ و ص ۱۳۲ تا ۱۳۵ و

ص ۱۳۶ و ۱۳۷.

تاریخ اردلان، مستوره کردستانی.

تاریخ سلیمانیه، ص ۲۴۹ و ۲۵۰.

کفتارخاوه ونهم حکومت براخوی

عشایر کرد براخوی در بلوچستان به سر می برند و به نام «کُردکَل» (کوردکهل) معروفند؛ که بازماندگان عشیره «کوجیه» یا «قفصیه» هستند از عشایر کرد که در دوران حملات قوم مغول، به کرمان مهاجرت کردند و سپس در «مکران» اقامت گزیدند. از این به بعد در نتیجه اختلاط و امتزاج با عشایر بلوچ و افغان، به صورت قبایل بومی درآمدند و در زبانشان کلمات فارسی و بلوچی داخل شد.

در دوره جهانگشائی نادرشاه، عشایر براخوی با نادر مساعدت کردند و از خود رشادتهای بسیار نشان دادند و در فتح هندوستان پیش قراول لشکریان بودند. نادر در مقابل خدماتی که انجام دادند سرزمین «کلهور» در هند را به آنها واگذار کرد.

قنبرخان براخوی

قنبرخان از رؤسای مشهور عشایر براخوی بوده که در اواخر دوره صفویان (سلطنت از ۹۰۷ تا ۱۱۴۸ ه.ق) می زیسته و بایکی از راجه های هند دست اتفاق داده و در لشکری که این راجه برای تسخیر افغانستان سوق داده، او هم با تیر و هایش حاضر بوده است.

امیر عبدالله خان براخوی

وی نواده قنبرخان و از رؤسای عشایر براخوی بوده است. این امیر با یکی از فرزندانش به نام محبت خان، به مخالفت بلوچها برخاستند و بر خاک آنها استیلا یافتند. بعد از مدتی عبدالله خان با عشایر «کلهور» وارد جنگ شد و در اثنای همین نبرد کشته شد. در

این زمان پسرانش محبت خان و ناصر خان در دربار نادرشاه به عنوان گروگان به سر می بردند. بعد از این جریان، محبت خان بر اخوی به دست احمدشاه دورانی، حاکم افغان افتاد و اسیر شد و در محبس قوت کرد.

ناصر خان براخوی

ناصر خان بن عبدالله خان، پس از وفات نادرشاه به ریاست عشایر براخوی رسید و خود را تحت حمایت حکومت افغان قرار داد و در مدت کوتاهی حکومت مقتدری در «مکران» و «کج» برای براخوی فراهم آورد.

پس از چندی که قوت و قدرت ناصر خان فزونی یافت، از اطاعت احمدشاه افغان سر باز زد. احمدشاه ناچار به سال ۱۱۷۲ (هـ.ق) لشکری به سر وقت وی فرستاد که سپاه ناصر خان را شکست داده تا قلعه «کلات» عقب نشانند. در آنجا نیز چهل روز محصور بود و پس از آن کار به صلح کشید و قرار شد ناصر خان به ریاست احمدخان اعتراف و تمکین داشته باشد. ناصر خان قبول کرد و به کار امارت خود پرداخت و پس از آن در بسیاری از جنگها، خدمات برجسته‌ای را نسبت به احمدشاه انجام داد.

ناصر خان از امرای نامدار و شایسته براخوی بوده که هم دارای عزم و هم صاحب حزم و شجاعت بوده و در سیاست نیرد و حسن تدبیر و لشکر کشی شهرت بسیار داشته است. این امیر به سال ۱۲۱۰ (هـ.ق) فوت کرده است.

امیر محمود خان براخوی

بعد از فوت ناصر خان، پسرش امیر محمود خان - در صغر سن - به جای وی نشست (سال ۱۲۱۰ هـ.ق)؛ اما بهرام خان پسر محبت خان با او بنای مخالفت گذاشت و مردم را بر او شورانید و توانست قسمتی از بلاد مانند «کراچی» را از حکومت محمود خان جلا کند. محمود خان پس از آنکه به حدرشدر رسید، توانست در حفظ حدود ولایت و نگهداری آب و خاک براخوی موفق باشد؛ تا آنکه در سال ۱۲۳۶ (هـ.ق) درگذشت و پسرش مهربان خان به جای وی به حکومت براخوی رسید.

مهربان خان براخوی

مهربان خان به سال ۱۳۲۶ (هـ.ق) بر جای پدر به حکومت نشست. بعد از مدتی احمدیار خان بن بهرام خان به خصومت با وی برخاست و میان آن دو آتش جنگ برافروخت که

در نتیجه احمدیارخان اسیر شد و در قلعه «کلات» اعدام گردید.

محراب خان براخوی

یکی دیگر از امرای براخوی محراب خان است که معلوم نیست از اولاد محبت خان و یا ناصر خان، کدام است. وی به سال ۱۲۵۰ (ه.ق) بر مناطق امارت براخوی حکومت می‌کرده و قلعه «کلات» را تحت تصرف داشته؛ اما قوای انگلیسی ناگهانی بر او شبیخون زده، قلعه را متصرف شده و محراب خان را به قتل رسانیده‌اند.

شاهنواز خان براخوی

بعد از آنکه محراب خان کشته شد، شاهنوازخان بن بهرام خان، نواده محبت خان به حکومت براخوی رسید. ناصر خان پسر محراب خان به عشایر نوشیروانی پناهنده شد و از آنها مدد خواست تا به حکومت براخوی برسد. عشایر نوشیروانی به اتفاق اطرافیان خود ناصر خان، ناگهانی بر قلعه «کلات» حمله بردند و آن را فتح کرده، شاهنوازخان را از حکومت برداشتند و ناصر خان را به جای پدرش بر سر امارت نشاندند.

ناصرخان ثانی براخوی

ناصرخان ثانی پسر محراب خان، با شرحی که گذشت در سال ۱۲۶۰ (ه.ق) به حکومت براخوی رسید و به سال ۱۲۶۱ (ه.ق) دولت انگلیس حکومت وی را به رسمیت شناخت. عاقبت در سال ۱۲۶۳ ناصرخان علاقه و روابط خود با دولت افغان را قطع کرد و رسماً تابع حکومت هند شد - که خود مستعمره انگلیس بود - در نتیجه تا زمانی که پای انگلستان در هندوستان قطع نشده بود، ناحیه براخوی هم غیر مستقیم تحت نظر آنها بود. ناصرخان به سال ۱۲۷۴ (ه.ق) درگذشت.

خدادادخان براخوی

خدادادخان برادر ناصرخان بود که به سال ۱۲۷۴ (ه.ق) پس از فوت او به حکومت براخوی رسید و مدت سی و شش سال با کمال فراغت به امر حکومت پرداخت و پس از آن به میل خود از حکمرانی کنار گرفت و پسرش، میرمحمدخان را به جای خود امارت داد.

میر محمد خان براخوی

گفتیم که وی پس از کناره گیری پدش به سال ۱۳۱۰ (هـ. ق) به حکومت براخوی رسید و تا تاریخی که کتاب تاریخ الدول تألیف شده، امیر و حاکم براخوی بوده است.

منابع: تاریخ الدول والامارات الکرديه، ج ۲، از ص ۳۵۷ تا ۳۶۱. به نقل از دایرة المعارف اسلامي و کتاب ده هزار میل یا هشت سال سیاحت در ایران، تألیف میجر برسی مولسورت، لندن، ۱۹۰۲ (م). وهامش تاریخ الدول.

مشاهیر الکرديه، ج ۲، ص ۲۱۴.

کفر ششم

فرمانروایان قوچان

قوچان شهرستانی است در شمال خراسان واقع در شمال نیشابور شامل چندین بخش از جمله: «حومه»، «باجگیران» و «شیروان» که مرکز آن شهر قوچان است واقع در سر راه مشهد به مرز ایران و شوروی.

شاه عباس صفوی در ایام سلطنت خود چندین عشیره (در حدود ۱۵۰۰ خانوار) از گردان شمال غربی ایران را به دو منظور به خراسان کوچ داد: ۱- جلوگیری از ارتباط آنها با دربار سلاطین عثمانی. ۲- نگهداری مرز شمال شرقی ایران و دفاع از هجوم ترکمانان و بیگانگان. این تیره‌ها عبارت بوده‌اند از عشایر: زعفرانلو، شادلو، میانلو، بادلو، صوفیانلو، شیخوانلو، زیدانلو و... که بیشتر آنها را در منطقه قوچان - که سابق آنجا را «خیوشان» گفته‌اند - سکنی داد و برخی را در «بجنورد» و گروهی را در «دره گز» و ابیورد و کلات مستقر ساخت.

کردهای قوچان بعد از مدتی امارت مستقلی پیدا کردند و به فرمان حکومت مرکزی کمتر توجه داشتند و فقط هر ساله مبلغی را به عنوان خراج و مالیات سالانه به دولت می پرداختند. نادر در همان دوره سپهسالاری و پیش از رسیدن به سلطنت به استمالت و دلجویی آنان پرداخت و به همین منظور دختر یکی از رؤسای عشایر زعفرانلو را به عقد نکاح خود در آورد و پس از آن در دستگاه حکومت خود عده‌ای را منصب و مقام داد و به این ترتیب توانست تا

۱- کلات، (کلات نادری) شهرستان کوچکی است در شمال خراسان که از شرق به شهرستان سرخس و از شمال به دشت ترکستان شوروی و از غرب به دره گز و از جنوب به رشته کوه‌های هزارمسجد و جلگه رادگان پیوسته است. مرکز کلات، آبادی کیودوند می باشد. امروزه کلات یکی از بخشهای دره گز است.

مدتی آنها را نسبت به خود مطیع و منقاد نگهدارد.

بدگفته مهدی خان استرآبادی قبایل عمده‌ای که به حمایت نادر اظهار تمایل می‌کردند و وفاداری می‌نمودند دو قبیله بودند: یکی افشار که روابط خویشاوندی با نادر داشتند؛ و دیگر کردهایی که در دره گز و ایبورد زندگی می‌کردند و مهمترین قبایل خراسان بودند. آنها هم در دستگاه اداری و هم در قشون نادری پستهای حساسی داشتند. یکی از نمایندگان اشراف نظامی قبایل کرد حاج خان گرد چمشکزک بود. این شخص در آغاز توپچی باشی قشون نادر بود؛ پس از آن حاکم یا بیگلر بیگ گنجه و قراباغ شد و بعدها یکی دوبار هم نماینده ایران برای مذاکره با دربار سلطان عثمانی بوده است.^۱

اما پس از پایان جنگ با عثمانی، نادر شاه مالیات سنگینی به چادر نشینان خبوشان بست و این مسأله موجب شورش کردهای آن ناحیه شد. خانهای کرد از قبیل محمدجعفر خان زعفرانلو و ابراهیم خان کیوانلو و جمعی دیگر - که در قشون نادر خدمت می‌کردند - پنهانی با یکدیگر قرار گذاشتند که همراه با نیروی خویش به خبوشان (قوچان) بگریزند. دامنه قیام وسعت گرفته و تلاش برای آرام کردن آنان به نتیجه‌ای نرسید. کردهای قیام کننده کار خود را بر دفاع محدود نکرده، غالباً به قشون شاه نیز حمله می‌بردند و رزمه‌های اسپان نادر را ربوده، در کوهها پنهان می‌کردند.

نادر تصمیم داشت که به سرکوبی آنان بتازد و بدین منظور حرکت کرد؛ اما هنوز به قوچان نرسیده بود در فتح آباد (دو منزلی قوچان) شب هنگام به دست چند نفر به قتل رسید (سال ۱۱۶۰ ه. ق.).

در دوره قاجار هم عباس میرزا بر قوچان شبیخون زد و رضاقلی خان - امیر آنان - را اسیر کرد و با خود به تهران آورد و بعد او را به تبریز فرستاد دستور اعدامش را داد و به جای او برادرش سام خان سمت ایلخانی و امارت یافت (سال ۱۲۵۲).

اینک به ذکر سرگذشت چند نفر از افراد بارز این ایل می‌پردازیم:

شاهقلی سلطان زعفرانلو

نخستین کسی که از سلسله زعفرانلو رئیس اکراد و حاکم قوچان شد، شاهقلی سلطان نام داشته که شاه عباس صفوی او را به جهت لیاقت و کفایت و محبوبیت در میان عشیره خود به ریاست ایل و حکومت قوچان منصوب کرد.

۱- از جمله سران کرد که در قشون نادر صاحبان درجه و منصب بوده‌اند: جعفرقلی بیگ چمشکزک، نجفقلی بیگ چمشکزک، حسن خان زعفرانلو و باباخان خرم آبادی را نام برده‌اند. دولت نادرشاه، ۱۲۱ و ۱۲۲.

سام بیگ چمشکزک

سام بیگ وکیل^۱ اگراد چمشکزک فرزند قراخان، از رؤسای معروف اگراد زعفرانلو بوده است. طهماسب قلی خان پیش از رسیدن به سلطنت - که هنوز نادرشاه نشده بود - برای تقویت و پیشرفت کار خویش بسیار مایل بود که دختر سام بیگ را - که در آن زمان در نواحی شمال خراسان اهمیت بسزایی داشت - به عقد ازدواج خود درآورد. سام بیگ این مواصلت را دون شأن خود می دانست و هر قدر از طرف طهماسب قلی خان اصرار و پافشاری به عمل می آمد، او زیر بار نمی رفت. گذشته از آن شاه طهماسب نیز یکی از خواستگاران آن دختر بود و این مسأله سام بیگ را بیشتر دچار محذور کرده بود. طهماسب قلی خان برای اینکه سام بیگ را رام کند چندین بار با او و اگراد زعفرانلو جنگید و سرانجام پس از شکست آنان، کسان دختر تن به مواصلت دردادند و نادر در میان ایل زعفرانلو علقه خویشاوندی پیدا کرد. بعدها بر اثر همین خویشاوندی از قدرت اگراد مزبور استفاده زیادی کرد؛ گرچه عاقبت همان اگراد سبب قتل او شدند.

محمدقلی خان قوچانی

محمدقلیخان کشیکچی باشی، برادرزن نادرشاه افشار و پسر سام بیگ قوچانی است. مشارالیه علاوه بر خویشاوندی سببی سالها از مقر بان دربار نادرشاه و رئیس گارد مخصوص وی بوده است.

هنگامی که نادر می خواست تمام افراد قزلباش و هواخواهان صفویه را به وسیله اوزبکها و ایادی خود قتل عام کند، محمدقلی خان از قصد او آگاهی یافت و چون او نیز با آنها هم پیمان بود، همدستان خود را مطلع ساخت و شبانه نادرشاه را کشتند و خود را از مهلکه نجات دادند. پس از آنکه محمدخان قاجار ایروانی سر نادرشاه را برید آن را به نزد محمدقلی خان برده به او تحویل داد، او هم سر را محض اطلاع و خشنودی برای علیقلی خان برادرزاده نادرشاه که بر عم خود یاغی و عاصی شده و عازم پیکار با وی بوده فرستاد. علیقلی خان پس از ورود به مشهد و جلوس بر تخت سلطنت یکی دو ماه با مهر بانی و محبت با او رفتار کرد، لکن بعداً از بیم جان خویش او را گرفته به زنان حرم نادرشاه تحویل داد و آنان نیز او را تکه تکه کردند.

۱- نامدتی رئیس اگراد زعفرانلو را وکیل می گفتند و پس از آنکه محمدحسین خان پسر سام بیگ از طرف دولت ابلغان لقب یافته، رؤسای آنها ابلغانی نامیده شدند.

حاتم خان کُرد بادلو

حاتم خان از اکراد بادلو و از رجال زنان سلطنت نادرشاه است که در اواخر سنه ۱۱۵۷ (ه.ق) پس از کشته شدن میر حسن بیگ - والی فارس - به فرمان نادر، حکومت فارس به او رسید. حاتم خان پس از ورود به مقر حکمرانی، برای استعالت و دلجویی مردم فارس - که در سالهای پیش از حکومت او صدمات و آسیبهای زیادی دیده بودند - حُسن سلوک و معاشات را به کار برد.

او آخر سال ۱۱۵۸ (ه.ق) که نادر از جنگ با عثمانیان برگشته بود، از راه همدان و اراک به اصفهان وارد شد. حاتم خان و اعیان و رجال سرشناس فارس نیز برای عرض خیرمقدم و تبریک فتوحات بدان شهرستان شتافته به حضور نادر رسیدند. چون در سال ۱۱۵۷ اهالی داغستان و برخی از شهرستانها شورش کرده بودند، نادر مالیات سه ساله‌ای را که بعد از فتح هندوستان به رعایا بخشیده بود، دوباره دستور استرداد صادر کرد و برای اجرای این دستور در تمام ایران مأمورین وصول غلاظ و شداد اعزام داشت. حاتم خان - که مردی سلیم النفس و بی آزار بود - در مأموریتی که به او واگذار شد، نخواست که به مردم صدمات زیادی وارد آید بدینجهت با اهالی اصفهان کجدار و مریز رفتار می کرد. این رویه خوب او سبب شد که مبالغی از وجود مالیات سالهای گذشته در محل باقی بماند؛ اما این معاشات او سبب تغیر و تشدد نادرشاه نسبت به وی گردید و طولی نکشید که در همین سال او را معزول کرد و به جایش جارباشی خود را - که مردی ظالم و طمعکار بود - برای حکومت بر ایالت فارس برگزید.

جعفر خان کُرد میانلوی چنارانی

جعفر خان کُرد میانلوی^۱ از سرکردگان و امرای مقتدر خراسان بود. در ایام هرج و مرج پس از کشته شدن نادرشاه در سال ۱۱۶۰ (ه.ق) هر کسی که قدرتی داشت برای خود عنوانی تراشید و در صدد فرما تروایی برآمد. جعفر خان با چند نفر از امرای صاحبان مقام مانند خود عقد اتفاق بسته شاهرخ شاه را در سنه ۱۱۶۳ از سلطنت خلع و سپس او را کور کردند و به جای وی میرزا سید محمد، متولی آستان رضوی، نوه شاه سلیمان صفوی و خواهرزاده و داماد شاه سلطان حسین راه نام شاه سلیمان دوم به تخت سلطنت نشانند؛ اما سلطنت او چیزی دوام نکرد و پس از چهل روز یوسف علی خان جلایر - یکی دیگر از سرداران - کودتا

۱ - میانلو نیره‌ای است از ایل زعفرانلو.

کرده شاه سلیمان را از تخت پایین کشید و او را کور کرد و شاهرخ شاه کور را از زندان بیرون آورده، دوباره پادشاهی داد. یوسف علی خان به این ترتیب توانست به عناوین مختلف قسمت مهمی از جواهرات نادری را که در نزد شاهرخ شاه بود به نفع خود ضبط کند. بعد از آن شاهرخ شاه را تنها گذاشته از ترس اینکه میادا گرفتار شود، به کلات - که محل و مسکنش بود - گریخت.

امیر علم خان، عرب خزیمه و جعفر خان، کرد میانلو - که از مخالفین و دشمنان سرسخت یوسف علی خان بودند - با هم متحد شده علیه شاهرخ شاه و یوسفعلی خان قیام کردند و برای دستگیر کردن یوسف علی خان با هم به کلات رفته در آنجا پس از جنگ سختی یوسف علی خان مغلوب و دستگیر شد. متفقین او را با برادرش زال خان و جمعی دیگر از بستگان و نزدیکانش با خود به شهر آورد، همه را کشتند (سال ۱۱۶۴ ه.ق.).

امیر علم خان همه کاره شاهرخ شاه و وکیل الدوله مقام سلطنت شد. پس از چندی میان دو رفیق هم پیمان اختلافاتی به وجود آمد و میانه آنها سخت به هم خورد. چون جعفر خان از امیر علم تمکین نمی کرد، سرانجام بین آنها در خارج شهر مشهد جنگ در گرفت و جعفر خان مغلوب و دستگیر شد و امیر علم خان او را از هر دو چشم کور کرد. پس از آن به مطیع کردن سایر طوایف پرداخت و در اندک مدتی - چون قدرت داشت - تمام مخالفین خود را مغلوب و مقتول ساخت و اموال آنها را به غارت برد. این امر موجب شد که گروه زیادی از قبایل خراسان کینه او را به دل گرفته در مقام انتقامجویی بر آیند.

امیر علم خان بعدها به دست کسانی که از او صدمات و لطمات زیادی دیده بودند گرفتار شد. آنها او را به مشهد بردند. شاهرخ شاه چون کوری خود را از ناحیه اومی دانست، فوراً دستور داد که او را کور کردند و برای مجازات بعدی وی را نزد جعفر خان فرستادند که هر نوع صلاح دید عمل کند. جعفر خان هم به قصاص کوری چشم خود دستورداد او را فلک کرده آن قدر به او چوب بزنند تا بمیرد. دستور او اجرا شد و امیر علم خان در زیر ضربات چوب جان داد.

امیرگونه خان کرد زعفرانلو

امیرگونه خان فرزند محمدحسین خان ایلخانی و پدر رضاقلی خان است، که هر سه از امرای بزرگ خراسان بوده اند.

در سال ۱۲۱۴ (ه.ق.) فتحعلی شاه قاجار برای گرفتن مشهد و دستگیری نادر میرزا پسر شاهرخ شاه افشار، رهسپار خراسان گردید و توفیقی در این باره نیافت. هنگام بازگشت نسبت به بعضی از امرای معتبر خراسان، به خاطر جلب دوستی آنان بسیار محبت کرد؛ از آن

جمله یکی همین امیر گونہ خان حاکم قوچان و ایلخان زعفرانلو بود که در آن ایام روی قوت و شخصیت او زیاد حساب می کردند. فتحعلی شاه برای اینکه او همیشه مطیع و هواخواه دولت باشد و در آینده وی را یاور و دستیار خود سازد، خواهان مواسلت با او گردید و هنگام مراجعت امیر گونہ خان به مقر حکومت خود، فتحعلی شاه جمعی را به معیت میرزا شفیق مازندرانی وزیر خود همراه او کرد تا به انجام آن امر خیر بپردازند. میرزا شفیق ماموریت خود را به نحو احسن انجام داد و دختر امیر گونہ خان را به همراه خود با تشریفات خاصی آورده، به حباله نکاح حسینعلی میرزا پسر پنجم فتحعلی شاه - که در آن موقع ۱۱ سال داشت و حاکم فارس بود - درآورد. کیخسرو میرزا یکی از ۱۹ تن پسران حسینعلی میرزا از دختر امیر گونہ خان بوده است.

امیر گونہ خان در سال ۱۲۳۴ (ه.ق) درگذشت و در شهر مشهد در رواق حرم امام رضا (ع) در جایی که به نام «توحید خانه» است، به خاک سپرده شد و به جای وی پسرش رضاقلی خان حاکم قوچان و ایلخانی زعفرانلو گردید.

رضاقلی خان زعفرانلو

رضاقلیخان پسر امیر گونہ خان کرد زعفرانلو از خوانین و امیرای بزرگ و مقتدر خراسان بود که در مدت حکومت محمدولی میرزا در خراسان (از سال ۱۲۱۸ تا ۱۲۳۱) با وی سخت مخالف بود و چندین بار بین آنها جنگ در گرفت؛ تا اینکه در سنه ۱۲۳۱ حسینعلی میرزا شجاع السلطنه به جای برادر ضلبی خود والی خراسان شد و تمام امرا و خوانین از جمله رضاقلی خان از او اطاعت کردند و نزد وی آمدند؛ در صورتی که قبلاً از آمدن به نزد محمد ولی میرزا ابا داشتند.

رضاقلی خان در سنه ۱۲۴۵ با حسین خان سردار - حاکم سابق ایروان که حکومت و سرداری خراسان را از سال ۱۲۴۳ تا ۱۲۴۵ داشت - مخالفت و ضدیت شدید خود را به کار برد. تا اینکه موفق به عزل او و نصب احمدعلی میرزا پسر نوزدهم فتحعلی شاه گردید. فتحعلی شاه در سنوات بعد راهی خراسان شد و در بام صفی آباد برای به اطاعت کشیدن سعادت قلی خان بغایری حکمران سبزوار و برادرش مرتضی قلی خان - که دم از یاغیگری می زدند - توقف کرد و هر دو برادر پس از محاصره و تصرف قلعه بام در مقابل سپاه شاه تسلیم شده اظهار اطاعت کردند؛ آنگاه فتحعلی شاه به دفع رضاقلی خان همت گماشت. رضاقلی خان مدتی قلعه داری کرد اما بعداً تاب نیاورده قوچان را ترك گفته و به شروان رفت. میرزا محمد رضا قزوینی منشی و میرزا محمد شفیق و میرزا فضل علی آبادی مازندرانی

مستوفی و میرزا فضل الله خاوری شیرازی برای استمالت و دلجویی او به شیروان رفتند؛ اما رضاقلی خان با این تفصیل مطمئن نگردید و به نزد فتحعلی شاه نرفت. صدراعظم و همراهان بدون نیل به مقصود بازگشتند. فتحعلی شاه از استتکاف و تمرد او سخت رنجید و دستور حمله به قلاع و تاراج ایلات و احشام او داد که در نتیجه خسارات زیادی به رضاقلی خان وارد آمد و سرانجام ناچار واسطه‌هایی برای شفاعت برانگیخت و مبالغه‌گرای پیشکش تعهد کرد تا اینکه مورد عفو واقع شد. با این حال خود از رفتن به حضور شاه امتناع ورزید. از جمله کارهای مهم رضاقلی خان خریداری و استخلاص مهدیقلی خان جلال الدوله پسر سعادتقلی خان برادر آصف الدوله و وزیر لکنهوات از ترکمنها است و چگونگی این مسأله به قرار زیر بوده است: جلال الدوله پسر سعادتقلی خان در سال ۱۲۴۶ به قصد زیارت امام رضا به طرف مشهد رهسپار می‌شود و ترکمنها به اغوای اللهقلی خان خوارزمی (خان خوارزم) در عرض راه جمعی را مقتول و گروهی را اسیر کرده با خود می‌برند که از جمله اسراء یکی هم جلال الدوله بوده است. اولیای امور که از قضیه آگاه می‌شوند، حکمی از شاه به عنوان رضاقلی خان صادر و به وی ابلاغ می‌گردد که به هر نحوی ممکن است جلال الدوله را از تراکمه خریداری کرده بازستاند. رضاقلی خان به محض دریافت دستور با آنان داخل مذاکره می‌شود و سرانجام او را با ده هزار تومان خریده و به نزد پدرش برمی‌گرداند. رضاقلی خان بعدها به دستور عباس میرزا نایب السلطنه که از او ناراضی بود توقیف شد و سام خان پسرش^۱ به جای او ایلیخان شد.

گویا رضاقلی خان در سنه^۲ ۱۲۴۹ (ه.ق) درگذشته و در صحن امام رضا (ع) به خاک سپرده شده است.

سام خان زعفرانلو

سام خان پسر بزرگ و ارشد رضاقلی خان زعفرانلو؛ پس از آنکه پدرش دستگیر و توقیف شد (سال ۱۲۴۷ ه.ق)، از طرف عباس میرزا نایب السلطنه ایلیخانی و بعداً نیز حکمران قوچان گردید.

سام خان متدرجاً امیر با عرضه‌ای از کار درآمد و خدمات ارزنده‌ای به مردم و مملکت انجام داد. در زمان محمدشاه قاجار او و برادرش ابوالفیض خان مدتی در تهران زیر نظر بودند، و پس از مرگ شاه به سال ۱۲۶۴ (ه.ق) هر دو برادر تهران را ترك گفته و به قوچان

۱- برخی او را برادر رضاقلی خان نوشته‌اند.

۲- بعضی از مورخین توقیف و زندانی شدن او را سال ۱۲۵۲ قید کرده‌اند.

محل حکمرانی پدران خود بازگشتند.

در اوایل سلطنت ناصرالدین شاه - که میرزاتقی خان امیرکبیر سرکار بود - سام خان مراتب هواخواهی خود را نسبت به دولت نشان داد و تا زنده بود از امرای مورداعتماد و خدمتگزار دولت به شمار می آمد و درچندین لشکرکشی مأموریت خود را به نحو احسن انجام داد. سام خان درسنه ۱۲۷۳ ملقب به شجاع الدوله شد و درسال ۱۲۸۲ درگذشت و برادرش امیرحسین خان به جای وی سمت ایلخانی و حکومت قوچان یافت. سام خان پسری داشت به نام خان باباخان که در ۱۳۱۲ (ه.ق.) با دادن شصت هزارتومان رشوه به حکومت قوچان منصوب شد؛ اما چیزی نداشت و نتوانست آن سامان را اداره کند و پس از يك سال معزول شد.

امیرحسین خان شجاع الدوله قوچانی

بعد از سام خان برادرش امیرحسین خان سمت ایلخانی یافت و امیرالامرای قوچان شد. او مردی با عزم و حزم و دلیر و باهوش بود و درسنه ۱۲۸۴ ملقب به شجاع الدوله شد. امیرحسین خان در زمان حکومت خود بزرگترین امیر واز متمول ترین و ملاکین طراز اول خراسان بود و به طور موروئی حکومت قوچان و شیروان را داشت. اعتمادالسلطنه دریادداشت های روزانه خود نوشته است: «یکشنبه ۲۴ جمادی الاولی سال ۱۳۰۸ (ه.ق.) امیرحسین خان شجاع الدوله قوچانی - که احضار شده بود - دیروز وارد شد و امروز به واسطه امین السلطان شرفیاب شد». و نیز می نویسد: «یکشنبه ۲۵ شعبان ۱۳۰۸ صاحب دیوان فتحعلی خان با جبه شمس مرصع و شجاع الدوله یا شمشیر مرصع شرفیاب شده و مدتی با شاه خلوت کرده بودند».

شجاع الدوله با همه محاسن و قدرتی که داشته در نوشیدن مشروبات افراط می کرده و همچنین به شیره عادت داشته و همین اعمال در آخر موجب ضعف او شده بود و نمی توانست به امور جاریه حکومت و سرپرستی ایل خود چنان که باید برسد و سرانجام درسال ۱۳۱۱ درگذشت و در مقبره خانوادگی به خاک سپرده شد.

محمدناصرخان قوچانی

پس از فوت امیرحسین خان، پسر دومش^۱ محمدناصرخان ملقب به شجاع الدوله و حکمران قوچان و ایلخانی زعفرانلو شد. لیکن اقتدار پدرش را نداشت و درسنه ۱۳۲۰ او

۱- پسر بزرگ امیرحسین خان نامش ابوالحسن خان بوده است.

هم درگذشت و به جایش عبدالرضاخان پسرش با همان لقب و عنوان حاکم قوچان شد. او هم سخت به مشروبات و کشیدن تریاک و شیره مبتلا بود و در سنه ۱۳۳۷ درگذشت و در حرم امام رضا (ع) در سردابه مخصوص امرای قوچان دفن گردید.

اسحاق خان کرد قرامانی

اسحاق خان کرد قرامانی، که در زمان حیات خود از تمام امرای خوانین خراسان مهم تر، مقتدرتر و ثروتمندتر بوده و بر تمام آنان سمت برتری و ریاست داشته، در دوره فتحعلی شاه می زیسته است. به سال ۱۲۱۷ (ه.ق) که این پادشاه برای تسخیر مشهد و دفع نادر میرزای افشار زهسپار خراسان شد، تهتهایی را نسبت به اسحاق خان زده بودند. از قبیل: دشمن تراشی برای شاه و دوپهلویازی کردن، تا آنجا که مورد بدگمانی دولت شده بود. چون فتحعلی شاه در چمن رادکان خیمه زد، اسحاق خان موقع را مغتنم شمرد. برای اثبات دولتخواهی خود به نیشابور رفت و جعفرخان بیات حاکم آنجا را راضی کرده با خود به نزد فتحعلی شاه بُرد و برای این خدمتگزاری و ابراز اطاعت مورد عنایت و توجه شاه قرار گرفت. سایر خوانین خراسان نیز از اسحاق خان تأسی کرده و نسبت به شاه اظهار اطاعت و انقیاد کردند. آنگاه شاه او را به همراه محمدعلی میرزا (دولتشاه) به عنوان مقدمه الجیش خود برای محاصره مشهد و سرکوبی نادر میرزا مأموریت داد و او به خوبی از عهده این کار برآمد.

اسحاق خان چند سال غیر مستقیم محرك اصلی خوانین خراسان علیه محمدولی میرزا والی آنجا بود؛ اما به ظاهر خود را دوست و طرفدار او نشان می داد، تا اینکه در سنه ۱۲۳۱ (ه.ق) جداً تصمیم گرفت که هر طور شده شاهزاده را از حکومت خراسان بردارد و دیگری را به جای وی بنشانند. برای انجام این منظور پسر بزرگ خود حسنعلی خان را با اعتبارات زیادی به تهران فرستاد و ظاهر قضیه را چنین وانمود کرد که پسرش برای درخواست حکومت ترشیز (کاشمر) به تهران رفته است؛ لکن باطن امر تقاضای عزل شاهزاده از حکومت خراسان بود، دولت با درخواست عزل محمدولی میرزا موافقت نکرد، اما حکومت کاشمر بر حسب فرمانی به او واگذار شد. هنگام بازگشت بدون آنکه به شاهزاده اعتنایی نماید به محل حکمرانی خود رفت. شاهزاده والی از این بی اعتنایی سخت مکدر شد و پدرو پسر را نزد خود فراخواند. ناگزیر اطاعت کرده به حضور وی رفتند؛ اما آن طور که معمول بود ادای احترام نکرده و نسبت به شاهزاده چون دیگران کُرَنش نمودند. مخصوصاً حسنعلی خان بسیار با شاهزاده جسورانه برخورد و صحبت کرد. محمدولی میرزا برآشفته دستور داد که اسحاق خان و حسنعلی خان را طناب بیندازند. فوراً امر او اجرا شد و هر دو را

کشتند.

سرانجام به واسطه شورش شدید خوانین خراسان و مخالفت سخت آنها با محمدولی میرزا، دولت ناچار شد او را در همین سال فراخوانده و به جای وی برادرش حسنعلی میرزا را - پس از دادن لقب شجاع السلطنه - به استانداری خراسان روانه کند.

جعفرقلی خان ایلخانی

جعفرقلی خان سهام الدوله کرد شادلو، از خوانین و امرای مقتدر خراسان و ایلخان بروجرد بوده است. در سال ۱۲۵۲ (ه.ق) هنگام لشکر کشی محمدشاه قاجار به هرات، او نیز با سواران ابوابجمعی خود در این جنگ حضور داشت و پس از بازگشت محمدشاه در سنه ۱۲۵۲، جعفرقلی خان به معیت محمدعلی خان پسر الله یارخان آصف الدوله برای حفظ و حراست امنیت مرز مدتی در آنجا باقی ماندند.

در سنه ۱۲۶۲ حسن خان سالار - که بی‌خوابی خواست سر به عصیان بردارد و علیه دولت مرکزی قیام کند - برای تقویت خویش با جعفرقلی خان مواسلت کرد و به این ترتیب جعفرقلی خان تا مدتی یکی از پشتیبانان جدی او بود. دولت چون از اتحاد آنان آگاه شد جعفرقلی خان را به تهران احضار کرد؛ ولی سالار مانع رفتن او گردید و هر دو نسبت به اوامر دولت سرپیچی کردند و این طغیان و عصیان تا زمان فوت محمدشاه ادامه داشت. پس از آنکه ناصرالدین شاه به سال ۱۲۶۴ به سلطنت رسید و میرزاتقی خان امیر کبیر صدراعظم ایران شد، به دستور امیر کبیر در اواخر همان سال سلیمان خان افشار صاحب اختیار به اتفاق نورمحمد خان سردار قاجار دلو - عم حسن خان سالار - برای استمالت سالار و جعفرقلی خان ایلخانی مأمور و روانه خراسان شدند. آنان پس از رسیدن به مقصد و ملاقات آن دو هر قدر سعی و کوشش به عمل آوردند سالار راضی نشد؛ اما سلیمان خان پس از جر و بحث زیاد جعفرقلی خان را راضی به آمدن تهران کرده او را به همراه خود به پایتخت آورد و مورد بخشایش دولت واقع گردید.

در سال ۱۲۷۲ جعفرقلی خان به حکومت استرآباد منصوب شد و تا سنه ۱۲۷۴ علاوه بر حکومت مروی بجنورد، حاکم استرآباد نیز بود. ناصرالدین شاه در همین سال چون وارد بجنورد شد او را مأمور تنبیه تراکمه یموت و ککلان کرد؛ او هم به جنگ با آنان پرداخت و پس از وارد کردن تلفات بسیار، عده زیادی از آنها را اسیر گرفت و به محل خود بازگشت.

نجفقلی خان شادلو

نجفقلی خان شادلو - که از طرف فتحعلیشاه ملقب به ایلخانی گردید - پسر ابراهیم خان و از خوانین بزرگ کرد خراسان و رئیس ایل شادلو بوده است؛ که در بجنورد و اطراف آن سکونت دارند.

در سالهای ۱۲۴۳ تا ۱۲۴۵ (ه.ق) که حسین خان سردار حاکم خراسان بود، خوانین و امرای خراسان از در مخالفت با او برآمدند، و از جمله مخالفین یکی هم، نجفقلی خان شادلو بود. پس از عزل سردار از حکومت خراسان و تعیین شاهزاده احمدعلی میرزا به جای وی، نجفقلی خان به همراه رضاقلی خان ایلخانی زعفرانلو - که با هم نسبت داشتند - برای اظهار اطاعت نزد شاهزاده، حاکم تازه خراسان رفتند.

در سال ۱۲۴۸ که عباس میرزا نایب السلطنه برای دستگیری رضاقلی خان ایلخانی به سمت قوچان هجوم برد، نجفقلی خان چون پسرش جعفرقلی خان داماد ایلخانی بود بر حسب ظاهر با ایلخانی موافقت نشان داد و عده‌ای را هم به یاری او فرستاد؛ اما در باطن با نایب السلطنه ارتباط پیدا کرد.

در سال ۱۲۴۹ که محمد میرزا (محمدشاه قاجار) از طرف پدر خود عباس میرزا برای تسخیر هرات از شهرهای قدیمی خراسان عزیمت کرد، نجفقلی خان شادلو نیز در عرض راه هرات با اقراد و سواران ابوابجمعی خود به اردوی شاهزاده پیوست.

الله یارخان آصف الدوله، والی خراسان پس از بازگشت از تهران به مشهد - در سال ۱۲۵۱ - برای اثبات عرضه و کفایت و دولتخواهی خود، نجفقلی خان را به دست آورده با عده‌ای از مخالفین خراسان به تهران فرستاد. نجفقلی خان چندی در تهران تحت نظر بود، بعد به خراسان برگشت و به بجنورد مقرر حکمرانی خود بازگشت. او بیشتر اوقات با سرکشان ترکمن و خوارج در جنگ و نبرد بود و بارها آنها را شکست داد.

ممش خان زعفرانلو

ممش خان کرد زعفرانلو از سرکردگان خراسان و خوانین مقتدر طایفه زعفرانلو است. وی چند سالی حکمران چناران بود.

در سنه ۱۲۱۰ که آقامحمدخان به صوب خراسان عزیمت کرد و وارد مشهد شد، ممش خان نزد او رفت و اظهار اطاعت کرد؛ لیکن پس از کشته شدن آقامحمدخان در سال ۱۲۱۱ (ه.ق) او هم مانند سایر امرا و بزرگان آن دیار نسبت به جانشینی وی (فتحعلی شاه) کمتر سر تسلیم فرود آورده، گاهی هواخواه نادر میرزا پسر شاهرخ شاه افشار بودند و گاهی هم

برحسب ظاهر نسبت به فتحعلی شاه قاجار تمایل نشان می‌دادند.

فتحعلی شاه در اواخر سال ۱۲۱۲ برای تصرف مشهد و دستگیر کردن نادر میرزا رهسپار خراسان شد، صادق خان شقاقی و حسین خان قاجار قزوینی را مأمور تسخیر چناران و سرکوبی ممش خان کرد. صادق خان در این مأموریت به شاه خیانت کرد و با ممش خان دست دوستی داد و او را وادار کرد که از نادر میرزا طرفداری کند. ممش خان برای اثبات بی‌تقصیری خود و نشان دادن هواخواهی نسبت به فتحعلی شاه، مراتب خیانت صادق خان را در نامه‌ای به شاه گزارش داد. فتحعلی شاه در این باره چیزی نگفت و خیانت صادق خان را به روی خود نیاورد، فقط دستور داد که صادق خان به خان محمدخان قاجار دولو ملحق شده، به اتفاق یکدیگر به محاصره مشهد پردازند.

در سال ۱۲۴۸ که عباس میرزا نایب‌السلطنه قلعه امیرآباد را به قهر و غلبه از رضاقلی خان ایلخانی زعفرانلو و حاکم قوچان گرفت و او را با خود به تهران آورد، حکومت چناران را به کریم خان زعفرانلو برادرزاده ممش خان واگذار کرد.

خان ابدال خان

خان ابدال خان از رؤسای کُرد طایفه جهان بیکلو^۱ بود که پس از فرار آغامحمدخان قاجار از شیراز به طرف تهران (سال ۱۱۹۳) در ورود به تهران با او همراهی کرد و با افراد خود به اویوست و هنگامی که آغامحمدخان پس از شکست برادران مخالف خود به وسیله جعفرقلی خان برادر موافق خود، در همین سال به شاهی وارد شد، ابدال خان نیز همراه وی بود.

آغامحمدخان ابدال خان را به پاداش خدماتی که به او کرده بود، حکومت ساری داد؛ اما بعد رضاقلی خان او را به جانب خود کشانید و از آغامحمدخان برید. به رضاقلی خان پیوست.

در سنه ۱۱۹۵ که رضاقلی خان با یک عده هزار نفری از لاهیجان به عزم دستگیری آغامحمدخان به بابل راند، آغامحمدخان در ابتدا قدری مقاومت کرد، به امید اینکه خان ابدال خان به کمک وی بشتابد ولی معلوم شد که او از پیش با رضاقلی خان ساخته و بدو پیوسته است؛ ناچار آغامحمدخان تن به قضا داده تسلیم برادر خود گردید. رضاقلی خان خواست او را بکشد، اما کسان دیگر مانع شدند.

مرتضی قلی خان که از گرفتاری آغامحمدخان آگاه شد، به جهت سلطه و پیشرفت

۱- طوایف کرد جهان بیکلو و مدائلو ساکن اطراف نهران، پس از ورود آغامحمدخان به تهران به او پیوستند.

مقاصد خویش و یا برای نجات آغا محمد خان و مخالفت با رضاقلی خان، از گرگان به ساری رفت و با اتباع رضاقلی خان به جنگ پرداخت. در این نبرد ابدال خان شکست خورد و در حین فرار گرفتار شد و به امر مرتضی قلی خان به قتل رسید.

منابع: شرح حال رجال ایران، تألیف بامداد، ج ۱، ص ۱۰۷ و ۱۰۸-۲۳۸ و ۲۳۹-۲۴۸ و ۲۴۹-۳۰۱ و ۳۰۲-۳۹۰ تا ۳۹۲-۴۷۳، ج ۴، ص ۱۵۸-۲۲۹، ج ۵، ص ۲۴۴-۲۵۷ و ۲۶۵، ج ۶، ص ۵۳ و ۵۴-۱۱۴ تا ۱۱۷.

تاریخ مفصل ایران، تألیف اقبال، ج ۲، دولت نادرشاه، ترجمه حمید امین.

زندگی نادرشاه پسر شمیمز.

فرهنگ فارسی معین، اعلام، ج ۶، ص ۲۰۸۸ و ۲۰۸۹.